

# قضا و قدر و لا جبر و لا تفویض بل امر بین الامرین

حضرت نقطه اولی، حضرت عبدالبهاء

اصلی فارسی



لوح رقم (13) - امر و خلق، جلد 1

## ۱۳ - قضا و قدر و لا جبر و لا تفویض بل امر بین الامرین

از حضرت نقطه اولی در صحیفه اصول و فروع است قوله الاعلی: "و در مقام توحید افعال فرض است بر معتقد بالله که خالق جز او اعتقاد ننماید و از حکم جبر و تفویض بخلق در کلّشیئی بیرون نرود که کفر محض است بل هر شیئی که اسم شیئیت بر او اطلاق شود خالق او خداوند است و حده بعثت خصال سبعة باختیار خود شیئی و فرقی در خلق حقائق امکانیه و صفات اکوانیه بنظر حقیقت نیست بل عمل عاملین نه جبر است و نه تفویض بل امر الله سوای این دو امر است و این امر اوسع از ما بین سماء مشیت است تا ارض جماد که منتهای رتبه قوابل است و سر امر این است که خداوند عالم اختیارات کلّ شیئی را عالم است و بر سبیل اختیارات کلّ کلّ را خالق میفرماید و جزا میدهد ایشان را بوصف اختیار ایشان و هر گاه شیئی بر غیر رتبه قبول خودش خلق فرماید ظلم با او کرده."

و از آن حضرت در تفسیرها قوله الاعلی: "و ان سر الامر هو ان لا یری احد ظهور فعل الله بما هو علیه الا نفس تجلی اختیارات الاشیاء بما هم علیه و ما هم سائرون الی ما لا نهایة لها و لا یری نورا الا نوره و لا حکما الا حکمه لان لا یوجد شیئی فی السموات و لا فی الارضین الا بمراتب سبعة التي هي مقامات آل الله سلام الله عليهم و انّ العبد فی حین الفعل هو یفعل بفعل القدر من لدن خبیر علیم لان الله سبحانه کان عالما باختیارات الكلّ و ما هم



ORIGINAL

سائرون و علی ذلک یجزیهم وصفهم و یعطیهم حقهم و ان ذلک الاختیار هو مساوق وجود شیئی ... و هو سر القدر حیث یعلم اهل المنظر الی القواد و لا یرون فعلا الا فعل الله و لا یرون موثرا الا الله.

از حضرت عبدالباها در مفاوضات است قوله العزیز: "اموری در تحت اختیار انسان است مثل عدل و انصاف و ظلم و اعتساف مختصرا اعمال خیریه و افعال شرّیه این واضح و مشهود است که اراده انسان در این اعمال مدخلی عظیم دارد و اما اموری است که انسان بر آن مجهول و مجبور است مثل خواب و ممت و عروض امراض و انحطاط قوی و ضرر و زیان این امور در تحت اراده انسان نیست و مسئول از آن نه زیرا مجبور بر آن است. اما در افعال خیریه و افعال شرّیه مخیر است و باختیار خویش ارتکاب آن نماید مثلا اگر خواهد بذکر خدا مشغول گردد و اگر خواهد بیاد غیر مألوف شود، ممکن است که از نار محبة الله شمع برافروزد و متخیر است که محب عالم گردد، و یا مبغض بنی آدم شود و یا محب دنیا پردازد، و یا عادل شود و یا ظالم گردد. این اعمال و افعال در تحت تصرف خود انسان است لهذا مسئول از آن. اما مسئله دیگر در میان است و آن اینکه بشر عجز صرف است و فقر بحت توانائی و قدرت مخصوص حضرت پروردگار است و علو و دنو بسته به مشیت و اراده جناب کبریا... مقامات نفوس مختلف است آنکه در مقام ادنی از وجود مانند جماد حق ندارد که اعتراض نماید خداوندا مرا چرا کجالات نباتی ندادی ... مثل این مقام مثل کشتی است کشتی را محرک قوه باد و قوه بخار است و اگر این قوت منقطع ابدأ حرکت نتواند با وجود سگان کشتی بهر طرف متمایل قوه بخار کشتی را بان سمت راند ... این حرکت از کشتی نه بلکه از باد و بخار است و همچنین جمیع حرکات و سکات انسان مستمد از مدد رحمان و لکن اختیار خیر و شر راجع بانسان و همچنین پادشاه شخصی را حاکم این شهر نمود و قوه تصرف بخشید و طریق عدل و ظلم بموجب قانون بنمود حال این حاکم اگر ظلم نماید هر چند بقوت و نفوذ پادشاه نماید ولی پادشاه از ظلم بیزار است و اگر عدل نماید نیز بنفوذ پادشاه نماید و پادشاه از عدل راضی و خرسند است. مقصود این است که اختیار خیر و شر راجع بانسان و در هر صورت موقوف بمدد وجودی از پروردگار. سلطنت الهی عظیم است و کل درید قدرت اسیر، بنده باراده خود توانائی بر امری ندارد پروردگار مقتدر و توانا است و مددبخش جمیع کائنات ... مادام مراتب موجودات مختلف است و متفاوت بعضها فوق بعض پس انتخاب بعضی از اشیاء برتبه اعلی مثل انسان و ترک بعضی در رتبه اوسط مثل نبات و وضع بعضی در رتبه ادنی مثل جماد چون بمشیت و اراده پروردگار است پی (پس) تخصیص انسان برتبه اعلی از فضل پروردگار است و تفاوت بین (بین نوع) انسان از حیث ترقیات روحانی و کجالات ملکوتیه نیز بانتخاب حضرت رحمن است زیرا ایمان که حیات ابدیه است از آثار فضل است نه نتایج عدل شعله نار محبت بقوه (قوت) انجذاب است نه بسعی و کوشش در جهان خاک و آب بلکه بسعی و اجتهاد اطلاع و علم و کجالات سائره حاصل گردد.

و قوله العزیز: "سؤال از حرکت و سکون اشیاء نموده بودید که باراده حق است یقین است زیرا مدد وجود از فائض الجود است اگر بوجود امداد از حق نرسد کائناتی از کائنات بحرکت نیاید ولی مقصد و مراد این نیست که جبری در میان است بلکه مراد این است اگر مدد منقطع شود جمیع کائنات از حرکت باز ماند مثلا اگر

مدد روح از اعضاء و اجزاء هيكل انسانی منقطع گردد از برای هيچ عضوی حرکتی نماند و لكن این حرکت برضایت و خواهش نفس است نه روح چه بسیار واقع که روح تقدیس جوید و جان جانان طلبد و لكن نفس اماره مسلط شود و انسان را بحرکتی مبتلا نماید که سبب کدورت روح شود در این مقام است که ذکر میشود لا حركة و لا سکون الا بالله.

و قوله العزيز: "و اما مسأله لا جبر و لا تفويض ... فاعلم ان القدرة القديمة محرکة للأفاق مقلبة للقلوب و الابصار و مدخل الانسان في الافعال هو الارادة و الميلان و القابلية و الاستعداد فالبشر و لشجر متحرکان و المحرک لهاتين الحركتين هو الله و لكن حركة الانسان مبينة لحركة الاشجار لان الحركة الاولى بالاختيار و الارادة و الميلان و الثانية بالاضطرار و عدم الاختيار و المحرک هو العزيز الجبار ... و لنا مثل آخر و هو اذا اشتدت ريح صرصر في البر و البحر ترى الفلك مواخر الى الشرق و الغرب و المحرک لها الريح الشديد ... و لكن اذا مال الملاح بالسكان الى الشرق فتذهب بقوة الريح مشرقة و ان اماله الى الغرب تذهب بها الريح مغربة."

و از آن حضرت در سفرنامه اروپا است قوله العزيز: "انسان در اموریکه راجع بحسن صفات و تعديل اخلاق است و سبب صعود بمقامات عالیہ متعالیه مختار است ... اما در امور کلیه و قانون قدرت انسان مداخله نتواند."

و در سفرنامه امریکا است قوله العزيز: "سلسله موجودات بیک قانون عمومی و نظام الهی مربوط است و جميع کائنات بهم مرتبط نمیشود حلقهای از آن بهم خورد مگر آنکه مربوط بان ارتباط و نظام عمومی است آنچه واقع میشود از مقتضیات آن است و مبنی بر حکمت بالغه زیرا این تقادیر الهیه است که هر گیاهی بروید آخر پزمرده میشود و هر زراعت سبز و خرمی خشک می گردد و هر ترکیبی تثبیت مییابد. اینها همه از مقتضیات آن نظام و رابطه کلیه است که بتقدیر الهی تعبیر شده."

و در خطاب باقا میرزا یوسف بروجردی در عراق است قوله العزيز: "اما مسئله قصر عمر و قلت اولاد و تنگی رزق حکمت بالغه است که آن مصدر تقادیر الهیه است و تقادیر الهیه روابط قویة صحیحیه که در بین اجزاء کائنات است هر امری مرتبط بجمع امور است و هر قضیه از روابط ضروریه جمع قضایا."

و در خطاب بمیرزا مهدی حکیم همدانی در گیلان قوله العزيز: "اما شرارت و درندگی و خونخواری یزید از تهور خود ایشان بود قضا را نباید متهم نمود قدر استعداد و لیاقت و اندازه خود اشیاء است زیرا معنی قدر اندازه است و قضای الهی که عبارت از حکم ربانی در حقایق اشیاء است بقدر و اندازه اشیاء ظاهر میشود."

حاشیة

در قرآن است . قوله تعالى: "و ربك يخلق ما يشاء و يختار ما كان لهم الخيرة."

در تفسیر بیضاوی است: و ربك يخلق ما يشاء و يختارو لا موجب عليه و لا مانع له ما كان لهم الخيرة اى التخير كالطيره بمعنى التطير و ظاهره نفى الاختيار منهم راسا و الامر كذلك عند التحقيق فان اختيار العباد مخلوق باختيار الله منوط بدواعى لا اختيار لهم فيها.

و در تورات است: "خدا قلب فرعون را قسى و سخت كرد كه نحواست بنى اسرائيل از خاك مصر بيرون روند." و كلام اشعياست: المصور النور و الخالق الظلمه الصانع السلام و الخالق الشرانا الرب الصانع هذه جميعها. و در انجيل كلام مسيح است: "احمدك ايها الاب رب السماء و الارض لانك اخفيت هذه عن الحكماء الفهماء و اعلنتها للاطفال."

و نیز در انجيل است: لم يقدروا ان يؤمنوا لان اشعيا قال ايضا قد عمى عيونهم و اغلظ قلوبهم لئلا يبصروا بعيونهم و يشعروا و يرجعوا فاشفيهم. قال اهل السنه افعال العباد و جميع الحيوانات مخلوقه الله تعالى لخالق لها غيره و هو مذهب الصحابه و التابعين رضوان الله عليهم اجمعين. و قالت المعتزلة هم موجودون افعاله الاختيارية و كانوا لا يتجاسرون على تسميه العبد خالقا الى ان نشاه الجبائى و قال ان لا فرق بين الایجاد و الخلق فسمى العباد الخالقين لافعالهم و لم يبال بخرق الاجماع. و قالت الجبرية و رئيسهم جهم بن صفوان الترمذى و هو مذهب ابى الحسن الاشعري لا فعل للعبد اصلا و لا اختيار و لا قدرة لهم على افعالهم و هى كلها اضطرارية كحركات المرتعش و حركات العروق النابضة و اضافتها الى الخلق مجاز فعندهم جاء زيد و ذهب عمر و كقولك طال الغلام و ابيض الشعر. و مبنى المذهبين اعنى الجبرية و القدرية على اصل لهما و هو ان دخول مقدور واحد تحت قدره قادرين محال ... فالجبرية قالوا لا قدرة للعبد على الاختراع لما تبين فكان الله مخترعها ضروره قالت المعتزلة قدرة العبد على الافعال ثابتة ضرورة ضرورة الامر بها كقوله تعالى اقيموا الصلوه ... و اصحابنا رحمهم الله اهل السنة لما وجدوا تفرقه بديهية بين ما نزوله اى نباشره من الافعال الاختيارية و بين الحركات الصادرة بدون شعور و اختيار فانهم علموا ... ان الاختيار مدخلا فى الاول دون الثانى و منعهم الدليل الدال على ان الله خالق كل شئى اى شئى كان عن اضافته الفعل الى الاختيار العبد مطلقا جمعوا بين امرين و قالوا الافعال واقعة بقدره الله و كسب العباد. از كتب اهل السنة . عقیده کنونی اهل سنت و جماعت هم مانند شیعیان مذهب بین الجبر و الاختیار است. "از تفسیر سر سید احمد خان هندی بر قرآن" نه وجودی در کار بود و نه عدمی نه جوی بود و نه بر فراز آن آسمانی چه چیز بحرکت آمد بسوی کدام سمت در حرکت شد در تحت و مراقبت چه کسی بحرکت آمد آیا آبا و دریاى عمیق وجود داشت ... در آن حال نه مرگی بود و نه حیات حیات جاودانی روز و شب از هم جدا نبودند فقط واحد حقیقی بدون اینکه اثری از خود در خارج نشان دهد وجود داشت و بجز او هیچ نبود ... در آنحال نخستین بار در وجود واحد حقیقی میل و اراده ظاهر شد که منشاء آغاز مذکور گردید ... خردمندانى که نور عقل و بصیرت دل آنها را پر کرده است ریشه وجود را از عدم یافته‌اند کی میدانند و چه کس میتواند

برای ما بیان کند که مبداء آفرینش و آغاز آن کی است ... کی میداند هستی از ججا سرچشمه گرفته است ...  
این هستی از ججا آمده است آیا حادث است یا قدیم ذاتی است آنکس که از بالاترین طبقات آسمان بینائی و  
بصیرتش مراقب جهان و عالم هستی است این موضوع را میداند " مختصر از ترجمه ریگ ویدا "